

«سقراط» پرشگر شگرفی ست و اگر امروز زنده بود، ما را با پرسش‌های بی‌پایان ناآیدپر خود برمی‌آشف‌ت و با آدمی‌هایی که در خلوت، به‌یادشناسی هوت خود به‌بردازیم، اینک یک‌نشان پیرش، از گونه سقراطی گوش‌های افتاده و چشم به راه که آن بر آدمی کنده‌کاری می‌دهد؛ خود قرار دهیم؛ هر کس می‌تواند سقراط خود شد. باشد.

چرا اروپاییان روز سیندارمذگان را جشن نمی‌گیرند؟ هر ملت‌ی در جهان، فرهنگ خود را دارد، ما هم ملتی در جهانیم و دارای فرهنگ ویژه خود؛ اما این که چرا با آمیزش با فرهنگ بیگانه، و‌الن تاین اروپایی را جشنش می‌گیریم، روشن نیست. در جشن عشق آریایی، عشق وایه و چشمه به راه که آن بر آدمی کنده‌کاری می‌دهد؛ خود قرار دهیم؛ هر کس می‌تواند سقراط خود شد. باشد.

مین گرامی داشته می‌شود و خانواده‌های قوم خویش، دیدار نو می‌کنند و برای هم پیشکشی می‌برند.

سیسپندارمذ، فر نام( لقب) زمین است و به منای مهربان و فروتن، «زمین» مانند مادر، نماد عشق است و فرزندان زشت و زیبایی خود را به



**\* چرا اروپاییان روز سپندارمذگان را جشن نمی‌گیرند؟**

**هر ملتی در جهان، فرهنگ خود را دار، ما هم ملتی در جهانیم و دارای فرهنگ**

**ویژه خود**

**\* چرا با آمیزش با فرهنگ بیگانه، و‌الن تاین اروپایی را جشن می‌گیریم، روشن نیست**

**\* در جشن عشق آریایی، عشق به «معشوق /جسمی» مطرح نیست بلکه عشق برای نمونه به زندگی و زمین مورد توجه است**

**\* سپندارمذگان که نه روز متفاوتش، بلکه مفهوم آن را از روز و‌الن تاین جدای می‌کنند**

**\* در جشن سپندارمذگان (سفند-گان) زمین گرامی داشته می‌شود و خانواده‌های فامیل، دیدار نو می‌کنند و برای هم پیشکشی می‌برند**



یک چشم می‌نگرد و زنده و مرده را چون مادری عاشق، در آغوش می‌گیرد.

جشن و‌الن تاین از آن ملتی دیگر است و سزاوار سرز نش هم نیست؛ چون هر کس حق دارد به مفهوم ویژه خود از عشق برسد؛ ما هم از عشق، مفاهیم اندیشگی خود را داریم و در این مورد بی‌نیاز از پیروی دیگرانیم؛ همان‌گونه که در جهان(افریقا)، الگوهای دیگری نیز از عشق وجود دارد ولی ما از آنها پیروی نمی‌کنیم؛ در افریقا تیرهایی وجود دارند که به دور از مِهایوی دنیای مدرن، هنوز در کنار سنت‌های کهن الگوی خود ایستاده‌اند؛ در تیره لاتو(کاسوین) جوان عاشق، عشق خود را با دزدیدن عروس نشان می‌دهد؛ در جسای دیگر اگر خانواده معشوق، در خواست خودستگیا جسونان را بپذیرد، خواستگار باید خود را آماده تک‌خوردن کند؛

در جنوب افریقا، خواستگار رسماً برای خرید معشوش‌نزد خانواد می‌رود و با تکلیف و به، و به معشوش‌ن را می‌خرد و رسید خرید هم در یافت می‌کند. یا در برخی تیره‌های این کشور چهارپایان یک انسان است که پیش از تکلیف وی می‌تواند چند بار عاشق شود و چند تن از معشوقاش را به زنی بگیرد؛ و هر همین پایه، مرد

دارای یک چهارپا، حقتش تنها یک زن است.

انگار و‌الن تاین فقط عشق جسمی نیست بلکه بهانه‌ای برای شادی هم هست؛ و مفاهیمش از کشوری به کشور دیگر متفاوت است؛ برای نمونه در روز عشق و‌لز( ۲۵ ژانویه) باشندگان ولژ به هم فائق‌جوی کنده‌کاری می‌دهند؛ یا در روز عشق سنت جورج، پیشکشی این روز یک «کتاب» است؛ این دو شی چندان مناسبتی با مفهوم عشق /جسمی ندارد.

**راه‌جست به سرشت عشق**

در مورد مفهوم عشق در جهان تعریف‌های آشفته‌ه‌ا وجود دارد؛ یک نمونه‌ش سخنان افلاطونین:

«برخی عاشقان به زسان روی می‌آورند

و بر این‌س باورند که نام نیک و جاودانگی از راه تولید فرزند به دست می‌آید، ولی برخی دیگر از عاشقان، «آفریدن روحی» را برتر می‌دانند و فرزند روحی به وجود می‌آورند؛ همان‌شاعران و هنرمندان!»

انگار در میان کسانی که محبوب یا همسر دارند، نمی‌تواند آفریننده هنر مند هم وجود داشته باشد؛ یا هنرمندان نباید گرایش به عشق /جسمی داشته باشند؛ یا مردی که عاشقانه به همسرش روی می‌کند، انگار روح پست‌تری دارد و نباید یا فرزند روحی به آفرینش دست بزند و فرزند روحی نمی‌تواند به آفرینش دست بزند و فرزند روحی



**\* چرا گویم، جهان بر هم زتم!**

به چه باید سو گند خورد که عشق افلاطونی (Platonic love) نماد گونه‌ای عشق بدون بدن است و رُز سفید سخنگویش؛ و این عشق چیزی نیست مگر بیگونی «روحی انسانی» یا «مهر نسا رمانتیک» میان افلاطون و سقراط و شاگردش.

مهرورزی به هستی بخش «در تضاد نیست، ولی یکی هم نیست؛ چه بسیار کسان که پیش از عشق جسمی و عاشق شدن، عشق راسین به خود دارند.»

**گر گویم، جهان بر هم زتم!**

به چه باید سو گند خورد که عشق افلاطونی (Platonic love) نماد گونه‌ای عشق بدون بدن است و رُز سفید سخنگویش؛ و این عشق چیزی نیست مگر بیگونی «روحی انسانی» یا «مهر نسا رمانتیک» میان افلاطون و سقراط و شاگردش.

مهرورزی به هستی بخش «در تضاد نیست، ولی یکی هم نیست؛ چه بسیار کسان که پیش از عشق جسمی و عاشق شدن، عشق راسین به خود دارند.»

مجنون است، بیایید باور کنیم تیروی عشق نزد طبیعی هم هست که چنین باشد؛ زیرا از تکلیف «عاشق» اگر زغمگین باشد، عاشق نیست و مجنون است. بیایید باور کنیم تیروی عشق نزد

## گزارش

از این گذشته، گریم نویسنده مهمانی همانا افلاطون و نه کانت،؛ اما چه کس سخنان پیچیده خدابگان فیلسوف «مهمانی خضیافت‌را (که به اندازه شعر ترجمه‌ناپذیر است) از یونانی و لاتین به دیگر زبان‌ها برگزیده است؟ آیا به بزرگ، این همه درد زاست و مقصود این بود؛ که جهان اسندر جهان آید همی. و اگر مولوی همه رازها را می‌گفت، چندان از خود مطمئن نیاشیم که ظرفیت پذیرفتنش را در خود به وجود می‌آوریم و وی را به خداسستیزی مهم آدمی؛ و پباید در باره حافظ کتاب تهیه می‌کرد و

## به انگیزه روز عشق سپندارمذگان

# راه‌جستی به سرشت عشق

کوشش می‌کردم، به ستیش نامی ردم. باید سالهامی گذشت تایی بزم که انسان زرفی همچو حافظ که اندیشه‌هایش از مرزهای ایران گذشته و توانسته دل‌گرفته را نیز به دست آورد، چگونه ممکن است ساده‌انگاره، ارزش شعرهایش را پایین بیاورد و آن را به پای «معشوق /جسمی» است؛ «باده» بریزد؛ بی‌گمان چنین برداشتی از شعر حافظ (شعر تنه‌های و باده‌ای) که گونه‌ای توهین به زن و حافظ و اندیشه خود است.

آیسا حافظ روانساکاو و انسان‌شناس و جامعه‌شناس نمی‌داند که معشوق، یک چشم و

عاشق جسمی امروز می‌کوشد از در

خرافه وارد شود و در باره جیستی سرنوشت

خود و حال معشوق را با وجود

عاشق جسمی امروز می‌کوشد از در

خرافه وارد شود و در باره جیستی سرنوشت

خود و حال معشوق را با وجود

عاشق جسمی امروز می‌کوشد از در

خرافه وارد شود و در باره جیستی سرنوشت

خود و حال معشوق را با وجود

عاشق جسمی امروز می‌کوشد از در

خرافه وارد شود و در باره جیستی سرنوشت

خود و حال معشوق را با وجود

عاشق جسمی امروز می‌کوشد از در

خرافه وارد شود و در باره جیستی سرنوشت

خود و حال معشوق را با وجود

عاشق جسمی امروز می‌کوشد از در

خرافه وارد شود و در باره جیستی سرنوشت

خود و حال معشوق را با وجود

عاشق جسمی امروز می‌کوشد از در

خرافه وارد شود و در باره جیستی سرنوشت

خود و حال معشوق را با وجود

عاشق جسمی امروز می‌کوشد از در

خرافه وارد شود و در باره جیستی سرنوشت

خود و حال معشوق را با وجود

عاشق جسمی امروز می‌کوشد از در

خرافه وارد شود و در باره جیستی سرنوشت

خود و حال معشوق را با وجود

عاشق جسمی امروز می‌کوشد از در

خرافه وارد شود و در باره جیستی سرنوشت

خود و حال معشوق را با وجود

عاشق جسمی امروز می‌کوشد از در

خرافه وارد شود و در باره جیستی سرنوشت

خود و حال معشوق را با وجود

عاشق جسمی امروز می‌کوشد از در

خرافه وارد شود و در باره جیستی سرنوشت

خود و حال معشوق را با وجود

عاشق جسمی امروز می‌کوشد از در

خرافه وارد شود و در باره جیستی سرنوشت

خود و حال معشوق را با وجود

عاشق جسمی امروز می‌کوشد از در

خرافه وارد شود و در باره جیستی سرنوشت

خود و حال معشوق را با وجود

عاشق جسمی امروز می‌کوشد از در

خرافه وارد شود و در باره جیستی سرنوشت

خود و حال معشوق را با وجود

عاشق جسمی امروز می‌کوشد از در

خرافه وارد شود و در باره جیستی سرنوشت

خود و حال معشوق را با وجود

عاشق جسمی امروز می‌کوشد از در

خرافه وارد شود و در باره جیستی سرنوشت

خود و حال معشوق را با وجود

عاشق جسمی امروز می‌کوشد از در

خرافه وارد شود و در باره جیستی سرنوشت

خود و حال معشوق را با وجود

عاشق جسمی امروز می‌کوشد از در

خرافه وارد شود و در باره جیستی سرنوشت

خود و حال معشوق را با وجود

عاشق جسمی امروز می‌کوشد از در

خرافه وارد شود و در باره جیستی سرنوشت

خود و حال معشوق را با وجود

عاشق جسمی امروز می‌کوشد از در

خرافه وارد شود و در باره جیستی سرنوشت

خود و حال معشوق را با وجود

عاشق جسمی امروز می‌کوشد از در

خرافه وارد شود و در باره جیستی سرنوشت

خود و حال معشوق را با وجود

عاشق جسمی امروز می‌کوشد از در

خرافه وارد شود و در باره جیستی سرنوشت

خود و حال معشوق را با وجود

عاشق جسمی امروز می‌کوشد از در

خرافه وارد شود و در باره جیستی سرنوشت

خود و حال معشوق را با وجود

عاشق جسمی امروز می‌کوشد از در

خرافه وارد شود و در باره جیستی سرنوشت

خود و حال معشوق را با وجود

عاشق جسمی امروز می‌کوشد از در

خرافه وارد شود و در باره جیستی سرنوشت

خود و حال معشوق را با وجود

عاشق جسمی امروز می‌کوشد از در

خرافه وارد شود و در باره جیستی سرنوشت

خود و حال معشوق را با وجود

عاشق جسمی امروز می‌کوشد از در

خرافه وارد شود و در باره جیستی سرنوشت

خود و حال معشوق را با وجود

عاشق جسمی امروز می‌کوشد از در

خرافه وارد شود و در باره جیستی سرنوشت

خود و حال معشوق را با وجود

عاشق جسمی امروز می‌کوشد از در

خرافه وارد شود و در باره جیستی سرنوشت

خود و حال معشوق را با وجود

عاشق جسمی امروز می‌کوشد از در

خرافه وارد شود و در باره جیستی سرنوشت

خود و حال معشوق را با وجود

عاشق جسمی امروز می‌کوشد از در

خرافه وارد شود و در باره جیستی سرنوشت

خود و حال معشوق را با وجود

عاشق جسمی امروز می‌کوشد از در

خرافه وارد شود و در باره جیستی سرنوشت

خود و حال معشوق را با وجود

عاشق جسمی امروز می‌کوشد از در

بروی زیبای ظاهری دارد و هزار ایراد سرشتی؟ ولی گفت: چرا مولوی نر که در پله‌ای بالاتر از حافظ ایستاده؟ پژوهشگر غربی گفته بود: آخر ارتباط میان او و ششم مهم است!

**عاشق‌زند**

بارها به من می‌گفت: «تو از نظر بازی من بی‌خبری و من همین‌که نشان دادم، ولی من سخیشتر از درمی‌یافتم: در نظریساتی ما بی‌خبران‌خیرانند! من چنین‌که نمودم، دگر ایشان‌دانند.

هر چیزی که در گذشته که شعر حافظ می‌خواندم، تنها در دانه‌گوه این شاعر پیچیده، برسه می‌زدم و سقفت برداشت‌هایم بسیار کوتاه بود و هرچه

معا له می‌کرد؛ استاد دانشگاهی(شریعتی) به وی گفت: چرا مولوی نر که در پله‌ای بالاتر از حافظ ایستاده؟ پژوهشگر غربی گفته بود: آخر ارتباط میان او و ششم مهم است!

اندیشه حافظ چنان از زمین بسا پردگان آسمان‌زی به پرواز آدمی آید که لرزناگ گوته را شگفت‌زده می‌کند و وامی‌دارش نخستین چکامه‌های دیوان غربی شرقی اش را با برداشتی از حافظ بسراید.

رند کسی است که از نام و ننگ نمی‌هرسد و هنجارشکن است؛ حافظ با زندگی، عشقش را با بازی‌های جاودی دست‌انریز قرار می‌دهد و خواننده را به سوی آوای خود می‌کشد: «در هر چیزی که در گذشته که شعر حافظ می‌خواندم، تنها در دانه‌گوه این شاعر پیچیده، برسه می‌زدم و سقفت برداشت‌هایم بسیار کوتاه بود و هرچه

معا له می‌کرد؛ استاد دانشگاهی(شریعتی) به وی گفت: چرا مولوی نر که در پله‌ای بالاتر از حافظ ایستاده؟ پژوهشگر غربی گفته بود: آخر ارتباط میان او و ششم مهم است!

اندیشه حافظ چنان از زمین بسا پردگان آسمان‌زی به پرواز آدمی آید که لرزناگ گوته را شگفت‌زده می‌کند و وامی‌دارش نخستین چکامه‌های دیوان غربی شرقی اش را با برداشتی از حافظ بسراید.

رند کسی است که از نام و ننگ نمی‌هرسد و هنجارشکن است؛ حافظ با زندگی، عشقش را با بازی‌های جاودی دست‌انریز قرار می‌دهد و خواننده را به سوی آوای خود می‌کشد: «در هر چیزی که در گذشته که شعر حافظ می‌خواندم، تنها در دانه‌گوه این شاعر پیچیده، برسه می‌زدم و سقفت برداشت‌هایم بسیار کوتاه بود و هرچه

معا له می‌کرد؛ استاد دانشگاهی(شریعتی) به وی گفت: چرا مولوی نر که در پله‌ای بالاتر از حافظ ایستاده؟ پژوهشگر غربی گفته بود: آخر ارتباط میان او و ششم مهم است!

اندیشه حافظ چنان از زمین بسا پردگان آسمان‌زی به پرواز آدمی آید که لرزناگ گوته را شگفت‌زده می‌کند و وامی‌دارش نخستین چکامه‌های دیوان غربی شرقی اش را با برداشتی از حافظ بسراید.

رند کسی است که از نام و ننگ نمی‌هرسد و هنجارشکن است؛ حافظ با زندگی، عشقش را با بازی‌های جاودی دست‌انریز قرار می‌دهد و خواننده را به سوی آوای خود می‌کشد: «در هر چیزی که در گذشته که شعر حافظ می‌خواندم، تنها در دانه‌گوه این شاعر پیچیده، برسه می‌زدم و سقفت برداشت‌هایم بسیار کوتاه بود و هرچه

معا له می‌کرد؛ استاد دانشگاهی(شریعتی) به وی گفت: چرا مولوی نر که در پله‌ای بالاتر از حافظ ایستاده؟ پژوهشگر غربی گفته بود: آخر ارتباط میان او و ششم مهم است!

اندیشه حافظ چنان از زمین بسا پردگان آسمان‌زی به پرواز آدمی آید که لرزناگ گوته را شگفت‌زده می‌کند و وامی‌دارش نخستین چکامه‌های دیوان غربی شرقی اش را با برداشتی از حافظ بسراید.

رند کسی است که از نام و ننگ نمی‌هرسد و هنجارشکن است؛ حافظ با زندگی، عشقش را با بازی‌های جاودی دست‌انریز قرار می‌دهد و خواننده را به سوی آوای خود می‌کشد: «در هر چیزی که در گذشته که شعر حافظ می‌خواندم، تنها در دانه‌گوه این شاعر پیچیده، برسه می‌زدم و سقفت برداشت‌هایم بسیار کوتاه بود و هرچه

معا له می‌کرد؛ استاد دانشگاهی(شریعتی) به وی گفت: چرا مولوی نر که در پله‌ای بالاتر از حافظ ایستاده؟ پژوهشگر غربی گفته بود: آخر ارتباط میان او و ششم مهم است!

اندیشه حافظ چنان از زمین بسا پردگان آسمان‌زی به پرواز آدمی آید که لرزناگ گوته را شگفت‌زده می‌کند و وامی‌دارش نخستین چکامه‌های دیوان غربی شرقی اش را با برداشتی از حافظ بسراید.

رند کسی است که از نام و ننگ نمی‌هرسد و هنجارشکن است؛ حافظ با زندگی، عشقش را با بازی‌های جاودی دست‌انریز قرار می‌دهد و خواننده را به سوی آوای خود می‌کشد: «در هر چیزی که در گذشته که شعر حافظ می‌خواندم، تنها در دانه‌گوه این شاعر پیچیده، برسه می‌زدم و سقفت برداشت‌هایم بسیار کوتاه بود و هرچه

معا له می‌کرد؛ استاد دانشگاهی(شریعتی) به وی گفت: چرا مولوی نر که در پله‌ای بالاتر از حافظ ایستاده؟ پژوهشگر غربی گفته بود: آخر ارتباط میان او و ششم مهم است!

اندیشه حافظ چنان از زمین بسا پردگان آسمان‌زی به پرواز آدمی آید که لرزناگ گوته را شگفت‌زده می‌کند و وامی‌دارش نخستین چکامه‌های دیوان غربی شرقی اش را با برداشتی از حافظ بسراید.

رند کسی است که از نام و ننگ نمی‌هرسد و هنجارشکن است؛ حافظ با زندگی، عشقش را با بازی‌های جاودی دست‌انریز قرار می‌دهد و خواننده را به سوی آوای خود می‌کشد: «در هر چیزی که در گذشته که شعر حافظ می‌خواندم، تنها در دانه‌گوه این شاعر پیچیده، برسه می‌زدم و سقفت برداشت‌هایم بسیار کوتاه بود و هرچه

معا له می‌کرد؛ استاد دانشگاهی(شریعتی) به وی گفت: چرا مولوی نر که در پله‌ای بالاتر از حافظ ایستاده؟ پژوهشگر غربی گفته بود: آخر ارتباط میان او و ششم مهم است!

اندیشه حافظ چنان از زمین بسا پردگان آسمان‌زی به پرواز آدمی آید که لرزناگ گوته را شگفت‌زده می‌کند و وامی‌دارش نخستین چکامه‌های دیوان غربی شرقی اش را با برداشتی از حافظ بسراید.

رند کسی است که از نام و ننگ نمی‌هرسد و هنجارشکن است؛ حافظ با زندگی، عشقش را با بازی‌های جاودی دست‌انریز قرار می‌دهد و خواننده را به سوی آوای خود می‌کشد: «در هر چیزی که در گذشته که شعر حافظ می‌خواندم، تنها در دانه‌گوه این شاعر پیچیده، برسه می‌زدم و سقفت برداشت‌هایم بسیار کوتاه بود و هرچه

معا له می‌کرد؛ استاد دانشگاهی(شریعتی) به وی گفت: چرا مولوی نر که در پله‌ای بالاتر از حافظ ایستاده؟ پژوهشگر غربی گفته بود: آخر ارتباط میان او و ششم مهم است!

اندیشه حافظ چنان از زمین بسا پردگان آسمان‌زی به پرواز آدمی آید که لرزناگ گوته را شگفت‌زده می‌کند و وامی‌دارش نخستین چکامه‌های دیوان غربی شرقی اش را با برداشتی از حافظ بسراید.

رند کسی است که از نام و ننگ نمی‌هرسد و هنجارشکن است؛ حافظ با زندگی، عشقش را با بازی‌های جاودی دست‌انریز قرار می‌دهد و خواننده را به سوی آوای خود می‌کشد: «در هر چیزی که در گذشته که شعر حافظ می‌خواندم، تنها در دانه‌گوه این شاعر پیچیده، برسه می‌زدم و سقفت برداشت‌هایم بسیار کوتاه بود و هرچه

معا له می‌کرد؛ استاد دانشگاهی(شریعتی) به وی گفت: چرا مولوی نر که در پله‌ای بالاتر از حافظ ایستاده؟ پژوهشگر غربی گفته بود: آخر ارتباط میان او و ششم مهم است!

اندیشه حافظ چنان از زمین بسا پردگان آسمان‌زی به پرواز آدمی آید که لرزناگ گوته را شگفت‌زده می‌کند و وامی‌دارش نخستین چکامه‌های دیوان غربی شرقی اش را با برداشتی از حافظ بسراید.

رند کسی است که از نام و ننگ نمی‌هرسد و هنجارشکن است؛ حافظ با زندگی، عشقش را با بازی‌های جاودی دست‌انریز قرار می‌دهد و خواننده را به سوی آوای خود می‌کشد: «در هر چیزی که در گذشته که شعر حافظ می‌خواندم، تنها در دانه‌گوه این شاعر پیچیده، برسه می‌زدم و سقفت برداشت‌هایم بسیار کوتاه بود و هرچه

معا له می‌کرد؛ استاد دانشگاهی(شریعتی) به وی گفت: چرا مولوی نر که در پله‌ای بالاتر از حافظ ایستاده؟ پژوهشگر غربی گفته بود: آخر ارتباط میان او و ششم مهم است!

اندیشه حافظ چنان از زمین بسا پردگان آسمان‌زی به پرواز آدمی آید که لرزناگ گوته را شگفت‌زده می‌کند و وامی‌دارش نخستین چکامه‌های دیوان غربی شرقی اش را با برداشتی از حافظ بسراید.

رند کسی است که از نام و ننگ نمی‌هرسد و هنجارشکن است؛ حافظ با زندگی، عشقش را با بازی‌های جاودی دست‌انریز قرار می‌دهد و خواننده را به سوی آوای خود می‌کشد: «در هر چیزی که در گذشته که شعر حافظ می‌خواندم، تنها در دانه‌گوه این شاعر پیچیده، برسه می‌زدم و سقفت برداشت‌هایم بسیار کوتاه بود و هرچه

معا له می‌کرد؛ استاد دانشگاهی(شریعتی) به وی گفت: چرا مولوی نر که در پله‌ای بالاتر از حافظ ایستاده؟ پژوهشگر غربی گفته بود: آخر ارتباط میان او و ششم مهم است!

اندیشه حافظ چنان از زمین بسا پردگان آسمان‌زی به پرواز آدمی آید که لرزناگ گوته را شگفت‌زده می‌کند و وامی‌دارش نخستین چکامه‌های دیوان غربی شرقی اش را با برداشتی از حافظ بسراید.

رند کسی است که از نام و ننگ نمی‌هرسد و هنجارشکن است؛ حافظ با زندگی، عشقش را با بازی‌های جاودی دست‌انریز قرار می‌دهد و خواننده را به سوی آوای خود می‌کشد: «در هر چیزی که در گذشته که شعر حافظ می‌خواندم، تنها در دانه‌گوه این شاعر پیچیده، برسه می‌زدم و سقفت برداشت‌هایم بسیار